

## ملک خورشید و معشوق بنارس

\* حسن ذوالفقاری

دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی گستره‌ای وسیع دارند. این منظومه‌ها بسط یافته شعر غنایی و گسترش یافته غزل عاشقانه در قالب داستان و روایتی عینی و تفصیلی است. این داستان‌ها جز خواستگاه ایرانی، برخی ریشه در ادب ملل و اقوامی چون سامی، یونانی و هندی دارند. داستان «ملک خورشید و معشوق بنارس» که منظومه‌ای چاپ نشده است، سرگذشت عشقی عقیق و پاک جوانی ایرانی و اهل اصفهان و ساکن بنارس به نام ملک خورشید به دختر شاه بنارس است که سرانجام به مرگ عاشق و معشوق و غرق آن‌ها در دریا ختم می‌شود. سراینده داستان ملا محمد خطای شوشتری است و گمان می‌رود شاعری با تخلص «خطا» باشد. در این مقاله، ضمن گزارش داستان و معرفی آن، به نقد و تحلیل عناصر و بن‌مایه‌های داستانی می‌پردازیم و با نظایر و نظیره‌های آن مقایسه می‌کنیم. هدف نویسنده، معرفی یکی از داستان‌های غنایی شبه قاره و میزان تأثیرپذیری سراینده‌گان شبه قاره از عناصر و بن‌مایه‌های داستان‌های ایرانی و آمیختن آن‌ها با عناصر هندی است. همچنین قصد داریم فارغ از شهرت یا عدم شهرت داستان، عناصر داستانی جدید را بر نمونه‌ای از داستان‌های کهن منطبق کرده، نشان دهیم که به رغم نظر کسانی که این انطباق را ناممکن می‌دانند، این انطباق ممکن و شدنی است. تنها تفاوت در نوع بن‌مایه‌های جدید و قدیم است. کلیدواژه‌ها: منظومه عاشقانه، ادبیات داستانی، معشوق بنارس، بن‌مایه‌ها، عناصر داستان، ملا محمد خطای شوشتری.

## Malek Khorshid and the Lover of Banaras

Hasan Zoalfaghari, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, Tarbiat Modares University

### Abstract

Romantic ballads of Persian literature have extensive spectrum. These romantic ballads are amplified forms of lyric poetry and extended form of romantic lyric in the form of story and concrete and detailed narration. These stories, except for Iranian origin, are originated from the literature of nations like Semitic, Hellenic and Indian. The story of Malek Khorshid and the Lover of Banaras which is a graphetic ballad, is the history of platonic love of Iranian youth, from Isfahan, living in Banaras's, whose name was Malek Khorshid to the king of Banaras's daughter that finally led to the death of lovers and their drowning in the sea. The poet of the story is unknown and supposed to be a poet whose penname is "Khata". In this essay we will interpret and introduce the story as well as criticize and analyze the story elements and leitmotif and compare it with its examples. The aim of writer is to introduce one of the lyric stories of subcontinent and show the extension which poets of subcontinent were impressed by elements and leitmotif of Iranian stories and mixing them with Indian elements. We also want to see, whether the story is known or not, to conform to the new story elements with an example of archaic stories and show that in spite of those who say this adaptation is impossible, this adaptation is possible. The only difference is in the kind of new and old leitmotifs.

Keywords: Romantic ballad, Fiction, Lover of Banaras, Leitmotifs, Elements of story.

## ۱. منظومه‌های عاشقانه

داستان‌های عاشقانه از جمله موضوعات و مضامین ادب غنایی فارسی است که تعداد زیادی از شاعران فارسی‌زبان به آن‌ها رغبت نشان داده‌اند. بی‌شک این گرایش و توجه، به دلیل جاذبه و کشش این‌گونه داستان‌هاست. تجلی عمده داستان‌های عاشقانه بیشتر در قالب مثنوی است و به دلیل ساختار این منظومه‌ها، همه انواع ادبی چون مدح، پند، هجو، وصف، مناجات و... را در خود جمع کرده است.

منظومه‌های عاشقانه، بسط‌یافته شعر غنایی است. در غزل مفهوم عشق به اشارتی بیان می‌شود؛ اما در منظومه عاشقانه همان مضمون باز و گسترده شده، در قالب داستانی کمال می‌یابد. آنچه در غزل انتزاعی و حکمی است، در منظومه عاشقانه صورت عینی و تفصیلی به خود می‌گیرد (بورگل ۱۳۷۴: ۱۹).

منشأ این‌گونه داستان‌ها به‌طور دقیق بر ما معلوم نیست، اما داستان‌سرایی در ایران پیش از اسلام وجود داشته و یکی از درون‌مایه‌های مهم این داستان‌ها عشق بوده است. نمونه‌های آن، روایت‌هایی از داستان بیژن و منیژه و زال و رودابه است که فردوسی آن‌ها را بازآفرینی کرده است؛ نیز ویس و رامین که منشایی پارسی دارد و با برداشت‌هایی در دوره اسلامی به نظم کشیده شده است، اما پس از اسلام داستان‌های عشقی عربی چون ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون را شاعران فارسی‌زبان از اصل روایت‌های کوتاه عربی آن گرفته و بازآفرینی کرده؛ و در قالبی کاملاً متفاوت و هنرمندانه عرضه داشته‌اند. قرآن نیز با داستان‌هایی چون یوسف و زلیخا و سلیمان و بلقیس، الهام‌بخش شاعران فارسی‌زبان در خلق این‌گونه داستان‌ها بوده است. جز منابع عربی و اسلامی، از طریق ترجمه و آشنایی با سنت‌های یونانی برخی از داستان‌ها چون سلمان و ابسال و وامق و عذرا نیز بازآفرینی و به نظم کشیده شد. همچنین با گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند و آشنایی ایرانیان با داستان‌های عشقی هند، برخی از داستان‌های هندی نیز به فارسی منظوم گردید. در مجموع از حیث منشأ، داستان‌های عاشقانه چهار دسته‌اند:

(الف) ایرانی: خسرو و شیرین، ویس و رامین؛

(ب) سامی: ورقه و گلشاه، لیلی و مجنون؛

(پ) هندی: هیرو رانجه، نل و دمن؛

(ت) یونانی: وامق و عذرا، سلمان و ابسال.

برخی از داستان‌های عاشقانه ایرانی از جنبه‌های ادبی بالایی برخوردار هستند؛ مثل: خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا؛ و برخی برگرفته از داستان‌های شفاهی و عامیانه است که ارزش هنری خود را دارند؛ مثل: حیدربیک و صنوبر، فلکنان‌نامه، بهرام و گلندام. برخی داستان‌های عاشقانه براساس حادثه‌ای تاریخی و کاملاً واقعی شکل گرفته‌اند؛ مثل: واله و سلطان.

از مقایسه داستان‌های عشقی عربی با فارسی درمی‌یابیم که داستان‌های فارسی دارای شکوه و عظمتی خاص است. داستان تنها بیان یک ماجرای عاشقانه نیست؛ بلکه بیان عواطف انسانی، مسائل روانی و درونی و نشان‌دهنده هنرهای کلامی و در نهایت ایجاد روح التذاد ادبی است.

داستان‌های عاشقانه فارسی اغلب به دلیل روح حماسه و حماسه‌سرایی و پیشینه بسیار کهن آن در ایران با این نوع ادبی درمی‌آمیزد و بزم و رزم در کنار هم شکل می‌گیرد. حتی در داستان‌های رزمی نیز بارقه‌های عشق به خوبی مشاهده می‌شود. تولد رستم حاصل یک ماجرای عشقی است؛ عشق رودابه به زال. اما عشق در این نوع داستان‌ها، هدفی عالی‌تر را دنبال می‌کند. عشق‌های حماسی آثار و نتایج بزرگی برای مردم به ارمغان می‌آورد عشق‌های حماسی همچنین مایه‌های اصلی داستان‌های عاشقانه چون هجران، فراق، وفاداری، وسوسه، عشق، حسد و گاه وصل را نیز دربردارد.

در سیر تکوین داستان عاشقانه پس از ورقه و گلشاه عیوقی عنصری با سه منظومه و امق و عذراء، خنگ بت و سرخ بت و شادبهر و عین‌الحیات قرار می‌گیرد که جز بخشی باز یافته از و امق و عذراء، از بقیه اطلاعی نداریم. پس از آن ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است که اولین داستان بلند عاشقانه است که ارزش‌های ادبی و هنری والایی دارد.

نظامی گنجوی با داستان‌های عاشقانه خود (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر) یک قرن بعد از فخرالدین اسعد، مکتبی را بنا نهاد که ادبیات عاشقانه را به مرز بلوغ رساند (دوبروئین ۱۳۸۴: ۳۷) و پیروان بسیاری یافت؛ از جمله امیرخسرو دهلوی، جامی و مکتبی شیرازی. از میان پیروان نظامی امیرخسرو دهلوی با ابتکار در آفرینش داستان‌های خود، بسیاری از شاعران هندی از جمله فیضی دکنی را تحت تأثیر قرار داد.

اوج داستان عاشقانه، قرن نهم تا دوازدهم است. در قرن نهم منظومه‌هایی چون سلمان و ابدال جامی، حسن و دل فتاحی نیشابوری، شمس و قمر خواجه مسعود قمی نوعی خاص از داستان‌های عاشقانه را با عنوان داستان‌های عاشقانه رمزی، تمثیلی و استعاری بنیان نهادند.

در قرن دهم به لحاظ کمی تعداد منظومه‌ها و نظیره‌ها به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد (ذوالفقاری ۱۳۷۵: ۸۶). در کنار داستان‌هایی که علی‌رغم تنوع نام‌ها، اسامی، ماجراها و اشتراکات بسیار فراوان در بن‌مایه‌ها دارند، برخی تفتن‌ها و گونه‌های حاشیه‌ای نیز چون منظومه‌های «سوز و گداز»، «راز و نیاز»، «قضا و قدر» و «سرایا نامه» با مضامین عاشقانه نیز شکل می‌گیرد.

به‌طور کلی منظومه‌های پس از نظامی، یا تقلیدی از نظامی است یا متأثر از داستان‌های ایرانی، یا برگرفته از داستان‌های قرآنی که هیچ‌گاه به پای منظومه‌های نظامی نمی‌رسند. از دوره بازگشت به بعد منظومه‌های عاشقانه رو به افول می‌نهد و با شکل‌گیری ادبیات دوران جدید داستان‌های منظوم عاشقانه جای خود را به رمان‌های تاریخی و داستان کوتاه و رمان اجتماعی می‌دهند.

در تمامی این داستان‌ها خصایص و بن‌مایه‌های مشترکی می‌توان یافت؛ از جمله تولد عشاق که با معجزه یا سختی همراه است؛ سختی‌ها و خطرهای بر سر راه رسیدن عاشق به معشوق، خواب دیدن و حل مشکلات و آغاز عشق در خواب، حالت رزمی و جنگی گرفتن داستان هنگام دفاع عاشق از کشور معشوق یا جنگ با خانواده معشوق، موجودات و دشمنان سر راه، بیماری عاشق و درمان‌ناپذیری آن و دیوانگی و جنون عاشق و سر به بیابان نهادن را و انس با وحشیان و سکونت در غار، وجود موانع فراوان بر سر راه معشوق چون موانع طبیعی، دینی و فرهنگی، خانوادگی و طبقاتی، به هم‌ریختگی و نامشخص بودن زمان و مکان، وجود واسطه، نیروی کمکی، خوارق عادات، اتفاق، آغاز و پایان مشابه داستان‌ها چون مرگ در ناکامی و ناجوانمردانه کشته‌شدن، دسیسه، خودسوزی، خودکشی عشاق، عشق‌های حاشیه‌ای، آزمایش، سفر، رقیب، همراه، داستان‌های میان‌پیوندی، عشق‌های مثلث و حاشیه‌ای، نامه‌نگاری، دیدار پنهانی، غزل‌گویی، شکار، مرگ همزمان عاشق و معشوق و ... (ذوالفقاری ۱۳۷۴: ۱۲ به بعد).

عاشق و معشوق بیشتر دو انسان (مذکر و مؤنث) هستند. در تعداد اندکی از داستان‌ها عشاق مذکرند؛ مثل سام و بهرام، محمود و ایاز، یا شاه و درویش. گاه دو طرف غیرانسان هستند مثل سرو و تدر و یا گل و بلبل که یکی حیوان و دیگری رستنی است. شاعران در انتخاب عشاق نیز ذوق به خرج داده، جز رعایت تناسب و آهنگ، به لطافت معنی نیز توجه داشته‌اند؛ مانند مهر و وفا هر دو اسم معنی و شمس و قمر که از اسامی فلکی است.

این طرفین در هر حال زیبا، دور از دسترس، پاکدامن، وفادار، نیک‌منش، خردمند، اهل بزم و رزم هستند که گاه جنس مذکر در اظهار عشق مقدم است؛ مثل: خسرو، فرهاد، وامق؛ و گاه جنس مؤنث؛ مثل: رابعه، ویس و گلندام.

در اغلب داستان‌ها، عشق دوسویه و مساوی است؛ به همان اندازه که عاشق درد هجر می‌کشد و فراق را تحمل می‌کند، معشوق نیز چنین است و کمتر آساق می‌افتد که مثل سودابه یا زلیخا، عشق آن‌ها یک‌سویه باشد. جریان عشق میان عشاق تا پای جان است مگر در داستان‌هایی مانند رستم و سهراب که عشق سهراب به گردآفرید آنی، نافرجام و فرعی است (انوشه ۱۳۸۰: ۹۴۷).

عشاق معمولاً به لحاظ طبقه اجتماعی هم‌سطح و بیشتر از میان شاهزادگان، وزیران، امیران و بزرگان هستند. در برخی موارد چون عشق فرهاد به شیرین، عاشق از طبقه‌ای دیگر است. داستان‌هایی هم که عشاق در آن‌ها از طبقات عادی هستند، مثل سعد و همایون اندک است. گاه نیز دو طبقه مخالف مثل شاه و درویش به‌عنوان عاشق و معشوق انتخاب می‌شوند. معشوقان بیشتر از سرزمین‌های دور و نقاط دیگر چون چین، روم، یمن و هند انتخاب می‌شوند. در این صورت عاشق برای دیدار معشوق باید راهی دراز را طی کند.

## ۲. داستان‌های عاشقانه در شبه قاره

شبه‌قاره بزرگ هند، همواره خاستگاه بسیاری از افسانه‌های رایج و قصه‌ها بوده و داستان نقش مهمی در آموزش و پرورش مردم هند داشته است. از طرفی این شبه قاره گسترده، خاستگاه ادیان بزرگی چون بودایی، هندویی و فرقه جین است که اغلب کتب دینی آنان را داستان و حکایت تشکیل می‌دهد.

یکی از موضوعات داستانی رایج در این شبه قاره، داستان‌های عاشقانه است که جز محتوای برخی داستان‌ها که تأثیر آیین‌های هندی را در آن می‌توان به خوبی مشاهده کرد، بیانگر تأثیر عمیق ادب فارسی و فرهنگ غنی آن در این داستان‌ها و منظومه‌ها است. شاعران هندی در کنار زبان محلی و رایج خود، عموماً به فارسی نیز شعری گفته‌اند؛ یا منظومه‌ای سروده‌اند که با مراجعه به فهرست مشترک نسخه‌های خطی منزوی، فارسی‌نویسی در شبه‌قاره مشخص می‌شود.

این تأثیر عمیق، به دلیل نفوذ نه‌صدساله زبان و ادب فارسی در این شبه‌قاره پرجمعیت و بزرگ است. مردمان این شبه‌قاره همواره به زبان فارسی به‌عنوان زبانی مقدس و زبان علم و

اندیشه می‌نگریسته‌اند و آن را بر زبان رایج خود ترجیح می‌داده‌اند؛ چنان‌که اقبال لاهوری می‌سراید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است      طرزِ گفتار دری شیرین‌تر است  
فارسی از رفعت اندیشه‌ام      در خورد با فکرت و اندیشه‌ام

در میان انبوه شاعران منظومه‌سرا، امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ق) نقش برجسته و باارزشی دارد. وی از شاعران پرآوازه‌ای است که به تقلید از نظامی به نظیره‌گویی و خمسه‌سرایی پرداخت. امیر خسرو جز «شیرین و خسرو» و «مجنون و لیلی» و «هشت‌بهشت»، داستان محلی «دولرانی و خضرخان» را نیز منظوم کرد و کوشید رنگی بومی و محلی به این داستان ببخشد. امیر حسن سنجری دهلوی (۷۳۸ق) داستان عشق دختر و پری را می‌نویسد که به رسم هندوان خود را می‌سوزانند. مسعودیگ چشتی بخارایی (۸۳۶ق) نیز یوسف و زلیخا را به نظم می‌کشد. جمالی دهلوی (۹۴۲ق) مهر و ماه را به پیروی مهر و مشتری عصار تبریزی می‌سراید. همچنین ده‌ها داستان عاشقانه دیگر در این محیط رؤیایی و خیال‌انگیز و عشق‌پرور شکل می‌گیرد. منظومه‌هایی مثل «زیبا و نگار»، «هیر و رانجها»، «نل و دمن»، «سیسی و بنون»، «کامروپ و کاملتا»، «سوهنی و صهیوال» یا «ارژنگ عشق»، «شاهد و عزیز» با نام نیرنگ عشق، «مدهو مالت و منوهر»، «هنس و جواهر»، «میرزا و صاحبه» و ده‌ها منظومه دیگر (عرفانی ۱۳۴۰: ۱۵). این منظومه‌ها بیرون از تقلیده‌های فراوانی است که از منظومه‌های ایرانی چون خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و مانند این‌ها به عمل آمده است. برخی از داستان‌های هندی زاینده تخیل شاعران است یا ریشه در تاریخ کهن آن کشور دارد و برخی نیز جنبه واقعی و تاریخی دارد؛ مثل «واله و سلطان».

در کتاب داستان‌سرایی فارسی در شبه قاره (صدیقی ۱۳۷۷: ۵۳-۲۷۲) بخشی از این منظومه‌ها معرفی شده‌اند.

داستان عاشق و معشوق بنارس نیز از جمله داستان‌های هندی است که به نظر می‌رسد ریشه‌ای تاریخی و واقعی داشته باشد، یا به واسطه داستانی مشابه ساخته شده باشد؛ چراکه عاشق جوانی اصفهانی است که مقیم بنارس است.

### ۳. معرفی منظومه

داستان معشوق بنارس یا عاشق و معشوق یا ملک خورشید و دختر شاه بنارس سروده ملامحمد خطای شوشتری، سرگذشت عشق عفیف و پاک جوانی ایرانی، اهل اصفهان و

ساکن بنارس به نام ملک خورشید است که عاشق دختر شاه بنارس می‌شود. عشاق در این منظومه نامی ندارند و همه‌جا به نام عاشق و معشوق خوانده می‌شوند. سرانجام داستان نیز مرگ عشاق و غرق شدن آن‌ها در دریاست.

منظومه شامل ۱۲۵۰ بیت و در بحر هزج، به وزن خسرو و شیرین نظامی سروده شده است. منظومه با این بیت آغاز می‌شود:

الهی تشنهٔ بحر وصالم      به دریا ده، چو سیلاب اتصالم

و چنین خاتمه می‌یابد:

اثر ده ناله و فریاد ما را      مکن غافل ز ما صیاد ما را

این منظومه تاکنون چاپ نشده و دو نسخهٔ خطی آن مربوط کتابخانهٔ ملی ملک به شمارهٔ ۴۳۱۳ به تاریخ ۱۲۹۸ق و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱/۵۴۸۲ پ ۶۴/۱ است. عنوان منظومه در نسخه دانشگاه «داستان معشوق بنارس» و در نسخه ملک «حکایت عاشق و معشوق» است. ابیاتی که از این پس نقل می‌گردد از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک است.

منظومه در بحر هزج و به وزن خسرو و شیرین نظامی سروده شده است که با این ابیات آغاز می‌شود:

الهی تشنهٔ بحر وصالم	به دریا همچو سیلاب اتصالم
ز عشق آتش زن این خاکی بدن را	بکن پاک از وجود خاک، تن را
به خاکم ده ز بحر آتش عشق	چو موج آب اندر تابش عشق
که شاید از هوای عشق پاکم	گل آتش دمد از آب و خاکم
دلی در سینه ده کز عشق سرکش	بود آب و هوای خاکش آتش
دلی از آتش عشق آب خورده	که بس دل این هوا در خاک برده
هوای خاکبازی بردم از کار	چو شمعم آبرو ز آتش نگهدار
مده چون خاک از باد اضطرابم	ز آتش ده به رنگ شمع آبم
هوای عشق چون سازد هلاکم	در آتشیخانه گردان آب و خاکم
که خیزم در هوای آب کوثر	چو آتش سرخ رو از خاک محشر
ز آتش خاک من چون باد بگذاز	در آب کوثرم بی‌پرسش انداز

برگ ۲ بیت ۱-۷

نسخه کتابخانه ملک بیت آغازین را دارد، اما نسخه دانشگاه جز مناجات دارای نعت، معراج، مدح امیرالمؤمنین و مدح ممدوح است که از این ممدوح نامی نمی‌برد و او را چنین می‌ستاید:

ز خلقش دستیار حکم تقدیر      ستم در طره عدلش به زنجیر  
فلک حشمت سرایش را حصاری      ز خدامش مه نو کفش داری

شاعر علت نظم را آن می‌داند که وقتی اندوه درونی بر وی غلبه می‌کند، دوست امینی معصوم نام وی را تسکین می‌دهد و توصیه می‌کند منظومه‌ای عاشقانه بسراید و شاعر تصمیم می‌گیرد با این کار:

بدین افسردگی آتش فروزم      بر آنم کآب و آتش را بسوزم

شاعر این منظومه در فهرست‌های خطی ناشناخته است. در فهرست کتابخانه ملک، فهرست نگار حدس زده است منظومه از آن خواجه حسن دهلوی (۶۵۰ - ۷۳۸) باشد که این انتساب خطاست. آنچه موجب این خطا شده آن است که خواجه حسن مثنوی کوتاهی با نام «عشق‌نامه» در بحر هزج دارد و موضوع آن عشق جوانی هندو به دختری از هم‌کیشان اوست که پس از مرگ دختر، جوان نیز به رسم ستی هندوان خود را در آتش می‌سوزاند. شباهت صوری و روایی داستان با منظومه عشق‌نامه موجب اشتباه فهرست‌نگار شده است؛ حال آن‌که وزن، تعداد ابیات، زبان و شیوه سخن کاملاً نشان می‌دهد، این دو منظومه یکی نیستند. سراینده منظومه به قرینه تخلص‌هایی که در چند جای مثنوی دیده می‌شود شخصی به نام «خطا» است:

خدایا یا نبی الله خدا را      ثواب محض کن عین «خطا» را  
گنه را بی‌ثنایی عفو تن خواه      «خطا» را یک جهان جرم است همراه  
«خطا» دامن زاشت شد نمکزار      قیامت را نمک بر زخم مگذار

در میان شاعران، دو تن با تخلص «خطا» دیده می‌شوند؛ یکی ملا محمد خطای شوشتری (زنده ۱۲۱۶) و دیگری خطایی گجراتی است. با مطالعه در زندگی این دو معلوم شد شاعر این منظومه خطایی شوشتری است؛ زیرا در میان آثار وی از منظومه‌ای با عنوان حکایت عاشق و معشوق یا بحر وصال یاد می‌شود.

نام منظومه بنابر نسخه خطی آستان قدس (۴۳۱۴) حکایت عاشق و معشوق است اما در نسخه دانشگاه تهران (۵۴۸۲/۱) به نام معشوق بنارس و با عنوان «آغاز داستان حضرت نشان معشوق بنارس و کیفیت احوال و بیان حال آن» ضبط شده است. عارف نوشاهی به



نقل از زندگی نامه مؤلف مندرج در کتاب جام جهان‌نمای وی نام مثنوی را بحر وصال می‌داند که این عنوان در اولین بیت مثنوی نیز دیده می‌شود:

الهی تشنهٔ بحر وصالم      به دریا ده چو سیلاب اتصالم

آیا این مثنوی واقعاً سه نام داشته یا کاتبان این نام‌ها را انتخاب کرده‌اند؟ به هر حال قرینه‌ای که نشان دهد شاعر به نام اصلی مثنوی خود در خلال اشعارش در آغاز یا پایان مثنوی اشاره کند، در دست نیست.

سراینده‌های دیگر با نام میرزا محمدخان بن موسی بیگ نصیبی کرمانشاهی<sup>۱</sup> (۱۲۶۱) منظومه‌ای با نام بحر وصال سروده که عشق چندرانی، دختر شاه بنارس را با ملک خورشید، جوان ایرانی به نظم کشیده است. داستان از هر جهت حتی نام منظومه، نام عاشق، و محتوا یکی است. نصیبی مثنوی خود را به سال ۱۲۳۷ در کلهنو به پایان برد. تعداد ابیات آن ۱۵۴۶ بیت است که با این بیت آغاز می‌شود:

به نام آن که اشیا زنده اوست      علی با آن مراتب بنده اوست

دو نسخه خطی آن در کتابخانه پادشاهان اوده (ص ۵۱۰) و کتابخانه عمومی صولت، رضا رامپور، به شماره ۴۳۵۶ نگاهداری می‌شود. دکتر امیرحسن عابدی (۱۹۶۵) در مجله معاصر این مثنوی را معرفی کرده است.

این داستان بر حسب معمول شعرای مثنوی گو، بعد از حمد و نعت و بیان معراج و ساقی‌نامه آغاز می‌گردد. شاعر داستان را چنین بیان می‌کند که «چندرانی» دختر پادشاه بنارس در حسن و زیبایی یکتای روزگار بود. شاعر، حسن و زیبایی «چندرانی» را چنین توصیف می‌کند:

فلک را مهر و چندا بود نامش      ز شیرین بود شیرین تر کلامش

خم و چین حلقه حلقه دام کرده      صباح عاشقان را شام کرده

داستان چنین است که چندا بر حسب معمول هر روز صبح برای آب تنی به رود «گنگا» می‌رود. روزی ملک خورشید، جوان ایرانی که تازه از ایران آمده است، چندا را می‌بیند و دل‌باخته‌اش می‌گردد. دوستان ملک خورشید با هدایای گرانبها برای خواستگاری نزد پادشاه می‌روند. شاه با این پیوند موافقت نمی‌کند. ولیکن ملک خورشید حاضر نمی‌شود از او دست بردارد. پس برای دیدار محبوب در کوچهٔ جانانه، خانه کوچکی اجاره می‌کند. پادشاه از این جریان خشمگین می‌شود و زنی حيله‌باز را با خبر غرق شدن چندا پیش ملک خورشید می‌فرستد ملک خورشید با شنیدن این خبر خود را به امواج رودخانهٔ «گنگا» می‌سپرد و دست از جان می‌شوید. یاران ملک خورشید، از این فاجعهٔ جان‌گداز سه روز لباس سیاه می‌پوشند:

به آیین عزاداری ایران سه روز اندر عزا بودند یاران  
چندا با شنیدن این ماجرا خود را به دریا می افکند و جان می دهد. سرانجام جسد هر دو را بعد  
از سه روز از رودخانه بیرون می آورند. درحالی که در آغوش یکدیگرند و هرچه می کوشند  
نمی توانند آنان را از هم جدا کنند، ناچار جسدشان را همان طور دفن می کنند و مزارشان  
اکنون زیارتگاه هندوان و مسلمانان است:

هنوز آن بقعه را آثار باقی است      به عالم نام هر یک یار باقی است  
هوای روزه اش آتش مجاز است      درو نرگس سراپا چشم ناز است

باتوجه به تاریخ سرودن این مثنوی (۱۲۷۳) و تاریخ سرودن معشوق بنارس که حدود سال های  
۱۱۹۴ به بعد و در بوشهر است، به نظر می رسد مثنوی ملاحظاً هم زمان یا اندکی پیشتر سروده  
شده باشد. این همزمانی سرودن منظومه کار را برای تشخیص تقدم یکی بر دیگری دشوار  
می سازد. در هر دو منظومه نیز اشاره ای به مثنوی دیگری نمی شود. اما باید توجه داشت که  
سرودن منظومه های خصوصاً عاشقانه هم نام، هم موضوع و تکرار آثار ادبی در سبک هندی و  
محیط ادبی هندوستان امری رایج بوده است. مطالعه در کتاب «داستان سرائی فارسی در شبه قاره  
در دوره تیموریان» و «داستان های عشقی پاکستان» این موضوع را به خوبی نشان می دهد.  
شاعر از سراینندگان نام آور روزگار خود بوده است که تحت تأثیر شیوه هندی سعی در  
مضمون سازی و مضمون آفرینی دارد. تأثیر زبان عامه در اثر مشخص است و گاه لغزش های  
زبانی و وزنی دیده می شود. توصیف، جزء اصلی داستان های عاشقانه است که معمولاً شاعران  
منظومه پرداز در این عرصه، عرض اندام می کنند.

در وصف دختر شاه بنارس می خوانیم:  
تغافل شوخی چشم سیاهش  
غبار سرمه اش از چشم پُر فن  
خم زلفش کمند گردن حور

اجل را تیغ در مشت از نگاهش  
جهان را کرده چشم بخت روشن  
قیامت را به سر از قامتش شور...  
برگ ۲ بیت ۱۲-۱۵

و یا در وصف ملک خورشید:

چراغ چشم عالم زان فروزان  
در آن آیینه پیدا صورت دل  
به یوسف میل یوسف باز دادی...  
برگ ۵ بیت ۴۲-۴۴

رخش خورشید بزم تیره روزان  
به رویش محو چشم حیرت دل  
زلیخا بر رخس چشم ار گشادی

همچنین است در وصف رود بنارس، طلوع خورشید، شب و ...  
برخی از اصطلاحات و ترکیبات منظومه عبارتند از:  
دم‌سردی:

به این گل دست تأثیری گشوده	هو البتہ دم سردی نموده
به نرمی خاست و بار عامشان داد	لبِ فرمان و دستِ دل:
شد آتشیخانه‌های حرص خاموش	لب فرمان چو دست دل بنگشاد
ثنایی را به گلبرگ تر آمیخت	آتشیخانهٔ حرص:
غضب را در کف رحمت عنان بود	ز بس زد آب گوهر در زمین جوش
چو گل خندید، پیراهن قبا کرد	رنگ ادب:
شده حسن نظر را گرم بازار	یکی برگ گلش رنگ ادب ریخت
شکست شیشهٔ رنگت خیر داد	پای تفقّد، کف رحمت:
بیرس از غمزه‌های جان‌گذازت	ولی پای تفقّد در میان بود
بگو چندان که خواهش توشه بردار	پیراهن قبا کردن:
صدای ناله از نی‌بست یارش	به دخت خویش ز استیلای این درد
به خود چون موی آتش دیده پیچید	چارسوی عشق خون‌خوار:
مرا شب تا سحر این شیوه بودست	اگر در چارسوی عشق خون‌خوار
چو غوره کشمش‌ی کز تاک ریزد	شکست شیشه رنگ:
دل‌م چون جعبهٔ سوزن گران است	به من چون طاقت از پا درافتاد
	آب تیغ‌ناز:
	گلو‌سوز است آب تیغ‌ناز
	باغ دیدار:
	کنون نظاره را از باغ دیدار
	گوش انتظار:
	نیامد چون به گوش انتظارش
	تصاویر تشبیهی و استعاری و کنایی:
	چو عاشق در مقابل آتشی دید
	به زیر سر نهادن چون بود دست
	به اشکم کز مژه بر خاک ریزد
	زیس خار غم در گل نهادن است

شد از بس رنگش از رو کرد پرواز \* \* \* رخس صورت‌نمای معنی راز  
 خردمندان دورویه صف کشیدند \* \* \* چون مژگان پیش چشمش آرمیند  
 شاعر براءت استهلال‌هایی که در ابتدای هر عنوان داستانی متناسب با حادثهٔ پیش‌رو  
 می‌آورد قابل توجه است؛ مثلاً وقتی که عاشق خود را به دریا می‌افکند، شاعر صبح را چنین  
 توصیف می‌کند:

سرشک افشانی چرخ مکوکب جهان را چشم شست از سرمهٔ شب  
 هوا را چون به شب آن سرمه‌گون گرد ز مشرق صبح محشر سر برآورد  
 برگ ۲۵ بیت ۴۷۲-۴۷۴

که دلالت بر حادثه‌ای غمبار دارد.

و یا در آغاز بندی که دختر شاه از مرگ ملک خورشید آگاه می‌گردد، صبح این‌گونه  
 توصیف می‌شود:

بر اشکش شور محشر بس که زد جوش برآمد صبح از مشرق کفن‌پوش  
 فلک دم سرد شد از مشک بیزی هوا سرگرم از کافور ریزی  
 برگ ۳۴ بیت ۶۷۲-۶۷۴

اشک، شور، محشر، جوش، کفن‌پوش، دم‌سردی، کافور همگی قرآینی هستند که خبر از  
 حادثه‌ای ناگوار می‌دهند.

بسامد واژگان آتش، دل، چشم و ترکیبات آن در مجموعه مثنوی زیاد است؛ به خصوص  
 از «دل» چنان‌که از مجموع ۲۲ بیت که به طور تصادفی از مثنوی گزینش شده، سیزده بار  
 دل و ترکیبات آن دیده می‌شود.

بخش مهمی از مثنوی را سوگندهای عشاق تشکیل می‌دهد؛ برای نمونه سوگندنامهٔ دختر  
 شاه بنارس:

به آن ضعفی که مجنون را زتن کاست ز میل قامت لیلی عصا خاست  
 به آن چاکی که بودش در گریبان به آن وحشت که بودش در بیابان  
 به خاری کز توام در دل خلیده به این خونی که می‌بارم ز دیده  
 برگ ۱۱ بیت ۱۷۱-۱۷۳

#### ۴. سراینده

ملا محمد خطای شوشتری فرزند محمد صادق در شوال ۱۱۷۵ متولد و پس از سال ۱۲۲۲  
 درگذشت. وی در سال ۱۱۷۸ با پدر و مادر از شوشتر به کربلا هجرت کرد و در پانزده سالگی

با مرگ والدین به بهبهان رفت و به دلیل بستگی سببی، پسر خوانده محمدجعفرخان قنواٹی، حاکم کهگیلویه شد. او با اتمام تحصیلات در دستگاه جعفرخان به منشی‌گری پرداخت. پس از حمله به دژ جعفرخان به بوشهر رفت و ازدواج کرد و مثنوی خود را در همین شهر سرود. پس از آن به دلیل سختی زندگی به پایمردی بازرگان بوشهری به نام محمد خلیل خان ایلچی در بصره و در یک شرکت انگلیسی مشغول کار شد. سپس با راهنمایی سید علی کربلایی، راهی هندوستان شد و به درگاه آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹-۱۲۱۲) راه یافت و به شغل کتابخوانی و تعزیه و روضه‌خوانی مشغول شد و تا سال ۱۲۲۲ در لکهنو به سر برد و در همانجا درگذشت. خطا شرح حال مفصل خود را در کتاب جام جهان نمای خویش نگاشته است.

وی شاعری مرثیه‌سرا است که صاحب تحفه‌العالم وی را چنین می‌ستاید: «نازک خیال و قصاید غرا و مرثی نیکو در مدح ائمه هدی دارد و در شعر گرده سلمان ساوجی را می‌دارد.»

از غزل‌های اوست:

تو مرا جانی و من بی‌تو تن بی‌جانم	قهر و صلح تو یکی درد، یکی درمانم
در شبستان تو، مرا شمع و من می‌سوزم	چون گل و ابر تو خندانی و من گریانم
مالک کشور حسنی تو و من مـ	صدر ایران جلالی تو و من دربانم
تیغ بردار و بکش، شرم مکن، باک مدار	پرده‌ای نیست تو می‌دانی و من می‌دانم
مکن از بندگی خویش خطا را آزاد	دو سه روزی که گرفتار در این زندانم

خطا جز مثنوی معشوق بنارس کتاب جام‌جهان‌نما را در لکهنو تألیف کرد که شامل یک مقدمه و هشت میخانه و خاتمه است. محتوای کتاب جز زندگی‌نامه نویسنده، شامل مطالب متنوعی چون کانی‌شناسی، فلسفه و حکمت عقاید هندوان، مظالم وهابیان، دیوان مرثی، کیمیا و ... است. مثنوی مهر و ماه، بحرالباکاء، شوشتری گفتار از دیگر آثار نویسنده است.

## ۵. گزارش داستان

پادشاهی هندو در بنارس حکومتی بر پایه عدل برپا کرده است و در عصمت‌خانه خود، دختری در غایت زیبایی دارد؛ چنان‌که:

به آب سنگ اگر دادی لبش رنگ	دمیدی همچو لاله لعل از سنگ
لبش را گر خیال بوسه آید	شکر تا حشر از آن بیرون نماید

(برگ ۴ بیت ۱۸-۱۹)

دختر، روزگار را به عیش و نوش می‌گذراند بی آن که حسن و زیبایی، او را از جاده عفت دور سازد. در همان دم تازه‌جوئی ایرانی و اهل اصفهان به نام ملک خورشید به بنارس می‌آید و مقیم می‌شود که:

رخش خورشید بزم تیره‌رویان  
زلیخا بر رخس چشم ار گشادی  
چراغ چشم عالم زان فروزان  
به یوسف میل یوسف باز دادی

(برگ ۵ بیت ۴۲-۴۳)

روزی ملک خورشید از گذرگاهی می‌گذرد. در همان حال دختر شاه بنارس نیز از قصر بیرون می‌آید. نگاه آن‌ها به یکدیگر می‌افتد و هر دو دل از کف می‌دهند.

نگه در چشم مستش آب گردید  
گهر عقد گهر را رشته ببرید  
(برگ ۶ بیت ۵)

هر دو نهانی از این عشق یکباره، خون می‌خورند و در سوز و گدازند. دختر در پرده و جوان در جمع دوستان. دوستان ملک خورشید که حالش را زار می‌بینند هریک دلیلی می‌آورند:

یکی گفت: «از وطن یک چند دور است  
کبابش زین نمک البته شور است»  
یکی گفت: «ار دلش میل وطن داشت  
ز نرگس بر سمن کی لاله می‌کاشت؟»

(برگ ۷ بیت ۹۶ و ۹۸)

سرانجام یکی از آن میان به راز او پی می‌برد و درمی‌یابد که او عاشق است. ملک خورشید هر روز زارتر و نحیف‌تر می‌گردد. روزی تیبی جانسوز وی را به سختی می‌اندازد. از شدت عشق بر سر راه معشوق می‌نشیند. دختر بنارس که با کنیزان همراهان بیرون آمده است، ملک خورشید را می‌بیند که چون موی آتش دیده به خود می‌پیچد پس:

نهاد از سوز دل بر سینه دستی  
سجودی برد چون آتش‌پرستی  
(برگ ۱۰ بیت ۱۴۵)

به معشوق می‌نگرد و پس از سکوتی و دیداری نه طولانی، گفت و گویی میان آن‌ها درمی‌گیرد. ملک خورشید می‌گوید:

تو شمع من پر پروانه دارم  
تو را استاد تعلیم وفا داد  
که از جان سوختن پروا ندارم  
فرا را بی‌وفایی بُردت از یاد  
به دستی خنجر و بر سینه دستی  
کنون داری به صد شوخی و مستی  
(برگ ۱۰ بیت ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۶۲)

دختر بنارسی پاسخ می‌دهد:

به دل داغ غممت بسیار دارم  
مرا صبر اندکست و درد بسیار  
دلی چون دست آتشکار دارم  
به دل دست ار نهم معذورمی‌دار  
(برگ ۱۱ بیت ۱۷۲-۱۷۳)

آن‌گاه قسم یاد می‌کند تا همیشه هوادار و وفادار باقی بماند. این‌گونه پیمان عشق خود را محکم می‌کنند، و روزها تنها به نظاره‌ای خرسند می‌گردند. اما حال ملک خورشید هر روز بدتر می‌شود. از دوستان کمک می‌خواهد و دوستان:

به رسم مشورت یکسو نشستند  
که تا آبی بر این آتش فشانند  
میان بر رشته یک عهد بستند  
ز پا این شعله سرکش نشانند  
(برگ ۱۲ بیت ۲۰۴-۲۰۵)

پس هدایایی گرانبها مهیا می‌کنند و نزد شاه بنارس می‌روند و از شاه، دخترش را برای ملک خورشید خواستگاری می‌کنند و حال او را می‌گویند:

مسلمانی که از شوخی و مستی  
به دل‌ها داده درس بت‌پرستی  
(برگ ۱۴ بیت ۲۳۸)

شاه چون می‌شنود ملک خورشید مسلمان است، عذر می‌آورد و به زند و یازند قسم یاد می‌کند: که در کیش همه آتش‌پرستان بسی کفر است پیوند مسلمان دوستان چون بخت ملک خورشید شوریده ایام باز می‌گردند و آنچه گذشته باز می‌گویند. از آن روز به بعد حال ملک خورشید بدتر و دردش افزون‌تر می‌گردد. نصایح دوستان هم بی‌اثر است.

روزی که عشق او فزونی می‌گیرد، بر سر راه معشوق، خانه‌ای حصیری می‌سازد و شکوه می‌کند که:

مسلمانم نه بت دانم نه زَنار  
در این شعله چو دوزخ پای بستم  
چرا در دوزخ هجرم گرفتار  
هواوی بستم زَنار دارم  
در این کشور مسلمانی حرام است  
مسلمانی کجا؟ ایمان کدام است؟  
(برگ ۱۸ بیت ۳۳۴-۳۳۸)

دختر شاه بنارس از قصر خود این صدا و شکوه‌ها را می‌شنود و می‌شناسد و عشقش تازه می‌گردد، و راز عشق خود را با تنها غمخوار و کنیزش می‌گوید که:

بت من دین من ایمان من اوست  
 از این آتش که اکنون در دل ماست  
 روان من دل من جان من اوست  
 به محشر دود آن خواهد شدن خاست  
 (برگ ۲۱ بیت ۳۸۵)

شب‌هنگام با ناله‌های دختر شاه بنارس، پدر آگاه می‌گردد. از پیرزالی که در قصر دارد راه چاره می‌خواهد. پیرزال می‌گوید:

شراری افکنم در خرمن او  
 که سوزد خود به خود جان و تن او  
 (برگ ۲۳ بیت ۴۶۷)

پیرزال فردای آن روز دختر را ترغیب می‌کند به رود بنارس رود. پس از شنای هر روز او را پنهانی به منزل می‌برد و به خاصان حرم دستور می‌دهد به رسم سوگواران ناله کنند و گیسوان بکشایند و شایع کنند:

که دختر را به دریا آب برده  
 چراغ دودمان شاه مرده  
 (برگ ۲۴ بیت ۴۷۸)

و به ملک خورشید خبر می‌دهند که:

تمنای دلت در آب افتاد  
 نهال شعله خامش، ثمر داد  
 (برگ ۲۹ بیت ۵۷۷)

ملک خورشید با شنیدن خبر، تمام وجودش سستی می‌گیرد و چون موجی می‌شکند. به دریا می‌رود و پس از راز و نیاز با معشوق،

چو آتش خویش را در آب انداخت  
 تن جان‌پرورش جان را بحل کرد  
 وجود خاکیان چون باد بگداخت  
 ز خود تا حشر جانان را خجل کرد  
 (برگ ۳۰ بیت ۵۹۰-۵۹۱)

هرکس این خبر را می‌شنود، می‌گیرد. دوستان از غرق شدن او اطلاع می‌یابند و به جست‌وجوی پیکر بی‌جان او می‌روند، اما بی‌فایده است.

شب‌هنگام دختر شاه بنارس به هوای شنیدن صدای ملک خورشید از نی‌بست بر بام قصر می‌رود، ولی هیچ صدایی نمی‌شنود. از کنیز علت نبودن وی را می‌پرسد. او هیچ نمی‌گوید و تنها می‌گیرد. فردای آن روز چون قصد رفتن به رود بنارس می‌کند، از کنار نی‌بست می‌گذرد ولی خانه را از یار خالی می‌یابد.

چو مینایی که بر سنگ آید از دست  
 دل چون شیشه‌اش یکباره بشکست  
 (برگ ۳۵ بیت ۶۹۸)



چون یکی از آن میانه فریاد می‌زند که «به دریای بقا شد قطره اصل» و درمی‌یابد که یارش مرده است، گیسوان را چنگ می‌زند و به سختی می‌خروشد و بی‌تاب می‌شود. چون از زبان کنیز می‌شنود که ملک خورشید در آب غرق شده است می‌گوید:

به آب افتاد آتش‌پاره من      به جز مردن چه باشد چاره من  
(برگ ۳۷ بیت ۷۵۰)

و آن‌گاه خود را در آب می‌افکند.

مردم شهر و پدر و مادر همگی سوگواری می‌کنند. غواصان نیز نشانی از وی نمی‌یابند تا آن که شب چهارم، مردم بنارس شاهد دو جسد هستند که به آرامی کنار هم خفته‌اند.

فلک را موج چون بر دوش برداشت      ز ساحل اشک مردم جوش برداشت  
بنارس شد ریاض سنبلستان      ز بس موی معنبر شد پریشان  
(برگ ۴۱ بیت ۸۲۴-۸۲۵)

آن دو را به آیین در دخمه‌ای به خاک می‌سپارند و مزارشان زیارتگاه عاشقان می‌شود.

هنوز آنجا گلی کز خاک روید      شود مجنون اگر لیلیاش بوید  
به جای لاله‌های دردناکش      جهد فواره‌های خون ز خاکش  
(برگ ۴۳ بیت ۸۶۷-۸۶۸)

## ۶. عناصر داستان

### ۶.۱ کنش

کنش یا عمل داستانی (action) باعث گسترش پیرنگ و «نمایندن» شخصیت می‌گردد.

کنش‌های داستانی در این داستان عبارتند از:

۱. ورود ملک خورشید به بنارس؛
۲. دیدار رویاروی ملک خورشید و دختر شاه بنارس و عشق آن‌ها به هم؛
۳. آگاهی دوستان ملک خورشید از عشق او؛
۴. زاری و ضعف بدنی ملک خورشید؛
۵. نشستن خورشید بر نی بست معشوق و دیدار با دختر شاه بنارس؛
۶. گفت‌وگو میان عشاق و بستن پیمان عشق؛
۷. خواستگاری دوستان ملک خورشید از پدر و دختر شاه بنارس و پاسخ منفی او؛
۸. بدتر شدن حال ملک خورشید؛

۹. اعتکاف در نی بست و شکوه و شکایت از معشوق؛
  ۱۰. آگاهی پدر معشوق و چاره خواهی از پیر زال؛
  ۱۱. شایع کردن خبر مرگ دروغین دختر شاه بنارس؛
  ۱۲. به آب انداختن ملک خورشید خود را با شنیدن خبر دروغین مرگ عاشق؛
  ۱۳. آگاهی دختر شاه بنارس از غرق شدن عاشق و بی‌تابی؛
  ۱۴. به آب افکندن معشوق خود را؛
  ۱۵. یافتن غواصان آن‌ها را در آغوش هم؛
  ۱۶. خاک سپاری در دخمه و زیارتگاه کردن مزار عشاق.
- کنش‌های شانزده‌گانه داستان اغلب در جهت نمایاندن شدت عشق عاشق و معشوق به یکدیگر است. کنش اصلی داستان دیدار رویاروی این دو و آغاز عشق آن‌هاست. با توصیف شاعر اولین نگاه، اولین جرعه از سوی دختر شاه بنارس است.

نگه در چشم مستش آب گردید      گهر عقد گهر را رشته ببرد

(برگ ۶ بیت ۷۵)

پس از آن، نیرنگ پیر زال و خبر دروغین مرگ عاشق است که به مرگ هر دو منجر می‌گردد. دادن خبر دروغین مرگ معشوق مضمون و بُن‌مایهٔ رایج است. همچون حکیم در داستان سلامان و اِسال که به دسیسه‌ای عشق سلامان را از اِسال به ستارهٔ زهره منتقل می‌کند؛ یا خسرو که خبر مرگ دروغین شیرین را شایع می‌کند تا رقیبش فرهاد بی‌نوا را از سر راه بردارد. در داستان خسرو و شیرین به مناسبت محل کار فرهاد که کوه است، فرهاد خود را از کوه سرنگون می‌کند، و در داستان سلامان و اِسال عشاق به آتش می‌روند و البته به دسیسهٔ حکیم تنها سلامان به سلامت از آتش نجات می‌یابد و اِسال می‌سوزد. اما در این داستان عاشق خود را به همان رودی (بنارس) می‌افکند که غسلگاه هر روزهٔ معشوق و محل غرق دروغین اوست.

## ۲-۶. وضعیت

وضعیت (situation) محصه‌ای است که آدم‌های داستان در آن گرفتار هستند. وضعیت جرعهٔ عشق است. وقتی که دختر شاه بنارس به قصد رفتن به رود بنارس برای غسل صبحگاهی از کنار نی‌بست ملک خورشید می‌گذرد و طبق معمول داستان‌های عاشقانه، ملک خورشید یک دل نه بلکه صد دل عاشق دختر شاه بنارس می‌شود. توصیف اشخاص داستان و ارائهٔ وضعیت،

معارفه یا شرح وضعیت نامیده می‌شود (فرد ۱۳۷۷: ۲۳) پس از این دیدار آغازین است که دلدادگی‌ها و گره افکنی‌ها آغاز می‌گردد و قهرمان، ملک خورشید، در صدد حل وضعیت برمی‌آید.

### ۳-۶. گره افکنی

وضعیت، قهرمان داستان را به عمل برمی‌انگیزد. اقدامات ملک خورشید، برای حل وضعیت است که موجب گره افکنی (complication) می‌گردد و وضعیت را بدتر می‌کند. مانع و گره اصلی داستان مذهبی و اعتقادی است. وقتی دوستان ملک خورشید از شاه بنارس دخترش را خواستگاری می‌کنند، شاه می‌گوید:

که در کیش همه آتش پرستان بسی کفر است پیوند مسلمان

(برگ ۱۵ بیت ۲۵۷)

مانع این داستان نیز همچون مانع وصال شیخ صنعان با دختر ترسا است. شیخ صنعان باید برای وصال دختر ترسا زنار بندد و خوک چرانی کند و قرآن بسوزد. اگر شیخ صنعان در آغاز می‌پذیرد که به خواست‌های معشوق تن در دهد، اما ملک خورشید حاضر نمی‌شود دست از اسلام بردارد و مرگ را ترجیح می‌دهد. کیش دختر ظاهراً زردشتی است؛ زیرا پدر دختر، به زند و پازند قسم یاد می‌کند و به آتشخانه فارس قسم می‌خورد.

### ۴-۶. اوج داستان

اوج داستان (chimax) نقطه عطف کنش داستان است. در این نقطه، قهرمان داستان یا باید عمل کند یا بمیرد، یا موفق شود یا شکست بخورد. عاشق خود را به دریا می‌افکند و غرق می‌شود و معشوق نیز با مرگ عاشق، خود را به دریا می‌افکند. طرفه آن که عاشق و دختر شاه بنارس را در آغوش هم مرده می‌یابند. این اوج یا بحران جایی است که خواننده را به ابراز احساسات و واکنش وا می‌دارد.

یکی از شاعران هندی به نام ملّا سابق بنارسی (۱۱۲۳ق) منظومه‌ای به نام «تأثیر عشق»

سروده است که داستانی دل‌انگیز و ظاهراً واقعی دارد:

«در بنارس مسجدی است که در آن دو قبر معروف به عاشق و معشوق قرار دارد و این

مسجد نیز به همین نام شهرت دارد. داستان این دو دل‌داده چنان است که روزی معشوق

کفش خود را در رود گنگ می‌اندازد و از عاشق می‌خواهد که اگر در عشق خود صادق است در

آب رفته و کفش وی را بیاورد. عاشق برای آوردن کفش در آب به جستجو می‌پردازد و غرق می‌گردد. معشوق با دیدن این منظره، بی‌تابانه خود را در آب می‌اندازد و غرق می‌شود. مردم نعلش هر دو را در حالی که در آغوش هم فرو رفته‌اند از آب بیرون می‌آورند.» (غروی ۱۳۴۹: ۶۱).

### ۶-۵. گره‌گشایی

پس از این اوج، گره‌گشایی (resolution) آغاز می‌شود. اکنون باید سرنوشت ملک خورشید روشن شود. در این داستان نیز وقتی غواصان به جست‌وجوی دختر شاه بنارس هستند. در شب چهارم دو جسد را می‌بینند که گویی در آغوش هم خفته‌اند. پدر معشوق این را از اعجاز عشق برمی‌شمرد:

یقین دانست کز اعجاز عشق است      چنین تندی ز کوک ساز عشق است  
(برگ ۴۲ بیت ۸۴۳)

پس آن دو را به آیین در دخمه‌ای به خاک می‌سپرند و گورشان زیارتگاه می‌شود.  
هنوز آن جا گلی کز خاک روید      شود مجنون اگر لیلای بوید  
(برگ ۴۳ بیت ۸۶۷)

چنین حوادثی در داستان‌های هندی کم نیست. در داستان‌های عاشقانه هندی صحنه‌های غم‌انگیز، شگفت‌آور و اعجاب‌انگیز، فراوان است. زیارتگاه‌شدن گور عشاق نیز از مضامین رایج منظومه‌های عاشقانه است؛ چنان‌که پس از مرگ ورقه و گلشاه نیز گور آنان زیارتگاه اهل دل می‌شود. در داستان هیر و رانجها نیز چنین است.

خودکشی و خودسوزی عشاق در مرگ هم‌دیگر رسمی رایج میان هندوان است و از آن به سستی یاد می‌شود. رسم چنان بود که در هند قدیم وقتی دامادی در جوانی می‌مرد، عروس خود را در آتش می‌افکند تا این‌گونه وفاداری خود را به وی اعلام دارد. در زبان فارسی چندین منظومه به نام «ستی‌نامه» وجود دارد که مضمون آن خودسوزی معشوق پس از مرگ عاشق است. معروف‌ترین آن‌ها سوزو گداز نوعی خوبشانی است (رک. انوشه، ۱۳۸۰ ذیل سستی‌نامه).

### ۶-۶. روایت

مایکل تولان (اخوت ۱۳۷۰: ۱۰) روایت را توالی ملموسی از حوادثی می‌داند که به‌صورت غیرتصادفی در کنار هم آمده‌اند. وی پنج ویژگی برای روایت قائل است:

۱. مصنوعی بودن: زبان، بیان، نوع تشبیهات و تعبیر داستان همگی تصنعی است. طرح داستان معلوم و از پیش ساخته است و هیچ نوآوری در حوادث دیده نمی‌شود.
۲. تکراری بودن: سیر روایت داستان مشخص است. آغاز و پایان داستان طبق سنت‌های داستان عاشقانه است. داستان‌های عاشقانه معمولاً دو پایان بیشتر ندارند؛ یامرگ عشاق یا وصال آنان. کنش‌های شانزده‌گانه نیز با اندک اختلافی در تمام داستان‌های عاشقانه دیده می‌شود.
۳. راوی واحد: تنها خود شاعر است.
۴. جابه‌جایی روایت: راوی بی‌آن که اجزای روایت را جابه‌جا کند آن را ادامه و پایان می‌دهد.

## ۶.۷. شخصیت

ملک خورشید شخصیت اصلی یا قهرمان داستان است. این شخصیت قراردادی و نماینده تام و تمام تیب خود است. این شخصیت نمادین نیز است؛ زیرا مظهر عشقی راستین و پایدار است. تمامی اشخاص طبق معمول داستان‌های سنتی ایستا هستند و هیچ نوع تحول روحی در مراحل داستان برای آنان رخ نمی‌دهد. شخصیت‌ها ساده و تک بعدی هستند. پیچیدگی رفتاری در هیچ کدام از آن‌ها دیده نمی‌شود.

معشوق از خاندان شاهی و شاهزاده است؛ مثل اغلب داستان‌های عاشقانه که عشق از خاندان شاهی آغاز می‌شود.

ضد قهرمان در این داستان، پادشاه بنارس است که به معاونت و راهنمایی دایه حیل‌گر، قهرمان را به خودکشی وامی‌دارد.

## نتیجه‌گیری

داستان‌های عاشقانه که بسط‌یافته شعر غنایی فارسی است، بازتاب وسیعی در ادب فارسی داشته است. این منظومه‌ها از طریق امیر خسرو دهلوی با نظیره پردازی از آثار نظامی به شبه‌قاره هند نفوذ پیدا می‌کند و تعداد زیادی از شاعران آن خطه به نظم داستان‌های عاشقانه روی می‌آورند.

یکی از این منظومه‌ها، داستان «ملک خورشید و معشوق بنارس» است. این منظومه که تاکنون چاپ نشده، داستان عشق عفیف جوانی اصفهانی ساکن بنارس به نام «ملک خورشید» را به «دختر شاه بنارس» به تصویر می‌کشد که سرانجام به مرگ عشاق و غرق شدن آن‌ها در دریا ختم می‌شود.

سراینده داستان ملا محمد خطای شوشتری است. یکی از فهرست‌نگاران گمان کرده است منظومه از آن خواجه حسن دهلوی (۶۵۰-۷۳۸) باشد که این انتساب درست نیست؛ زیرا سبک اثر به آثار حسن دهلوی نزدیک نیست. فهرست‌نگار این اثر را با «عشق‌نامه» از حسن دهلوی اشتباه کرده است؛ درحالی که حتی تعداد ابیات این دو منظومه تفاوت چشمگیری دارد.

مضمون اصلی داستان به سنی‌نامه‌های رایج در هند شباهت دارد که معشوق پس از مرگ عاشق خودسوزی می‌کند با این تفاوت که در این اثر عاشق خود را به دریا می‌افکند. از این حیث با داستان «تأثیر عشق» اثر ملاسابق بنارسی شباهت می‌یابد. وجود مانع مذهبی برای وصال عشاق، داستان را به شیخ صنعان و دختر ترسا نزدیک می‌کند، همچنین از خلال منظومه می‌توان به برخی آداب هندوان چون غسل صبحگاهی پی‌برد. بن‌مایه‌هایی چون دادن خبر دروغین مرگ عاشق، تأثیرپذیری آن را از داستان شیرین و فرهاد می‌رساند و بر آوردن مزار بر گور عشاق همچون پایان داستان ورقه و گلشاه عیوقی است.

سبک و سیاق داستان نشان می‌دهد شاعر از سرایندگان نام‌آور روزگار خود بوده است که تحت تأثیر شیوه هندی سعی در مضمون‌سازی و مضمون‌آفرینی دارد. تأثیر زبان عامه در اثر مشخص است و گاه لغزش‌های زبانی و وزنی در اشعار دیده می‌شود.

با بررسی این داستان کهن و انطباق آن با عناصر داستانی جدید می‌توان دریافت که این عناصر، به‌رغم نظر کسانی که انطباق این عناصر را با داستان‌های کهن، کاری ناممکن می‌دانند، قابل انطباق است. این داستان دارای شانزده کنش است که دو کنش آن اصلی و بقیه فرعی است. پس از وضعیت رویارویی عشاق، گره اصلی داستان که مانعی مذهبی است، شکل می‌گیرد و در نقطه اوج داستان، عشاق با دسیسه پیر زال و پادشاه، در دریا غرق می‌شوند.

همچنین سه خصیصه از چهار خصیصه روایت (مصنوعی بودن، تکراری بودن، راوی واحد) در داستان دیده می‌شود و تنها اصل جابه‌جایی دیده نمی‌شود. شخصیت‌های داستان ایستا، نمادین، ساده و تک‌بعدی هستند.

## منابع

- اخوت، احمد. ۱۳۷۱. دستور زبان داستان. اصفهان: نشر فردا.
- افشار، ایرج. ۱۳۶۱-۱۳۷۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، مشهد: آستان قدس.
- انوشه، حسن. ۱۳۸۰. دانشنامه ادب فارسی (۷ جلد). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- بورگل، ی. ک. ۱۳۷۴. «منظومه عاشقانه». نشر دانش، سال یازدهم، ش ۶ ترجمه فرزانه طاهری: ۱۹.
- دانش‌پژوه، محمدتقی. ۱۳۴۸-۱۳۶۳. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران. دانشگاه تهران.
- دوبروئین، ج. ت. ث. ۱۳۸۲. «ادبیات داستانی در ایران زمین». مقالات دانشنامه ایرانیکا (سبک‌های سنتی). تهران: امیرکبیر.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه‌الشعرا (۳ جلد)، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، چاپ اول، ۱۳۶۴-۱۳۶۶.
- ذوالفقاری، حسن. ۱۳۷۴. منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی. تهران: نیما.
- شاهد، محمد اقبال. ۱۳۷۶. «جام جهان‌نما: سیاحت‌نامه هندوستان». نامه پارسی. سال دوم، ش سوم، پاییز. ص ۲۵۶-۲۶۱.
- شوشتری، میرعبداللطیف خان. ۱۳۶۳. تحفه‌العالم، به تصحیح صمد موحد، تهران، طهوری، ج ۱.
- صدیقی، طاهره. ۱۳۷۷. داستان‌سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۱. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- عابدی، سید امیر حسن. ۱۹۶۵. «مثنوی بحر وصال». مجله معاصر. پتته.
- عرفانی، عبدالحمید. ۱۳۴۰. داستان‌های عشقی پاکستان. تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- غروی، مهدی. ۱۳۴۹. «افسانه‌های عشقی هند باستان، اقوام هند و اروپایی». هنر و مردم، ش ۹۶ و ۹۷: ۶۷-۶۸.
- فرد، رضا. ۱۳۷۷. فنون آموزش داستان کوتاه. تهران: امیرکبیر.
- نفیسی، سعید. ۱۳۶۳. تاریخ نظم و نثر. تهران: فروغی.
- نوشاهی، عارف. «ملاحظای شوشتری». تحقیقات اسلامی. سال چهارم، ش ۱ و ۲.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی